

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۶)

آزادی خواهی در گفتار و استبداد در اندیشه و عمل

دکتر سید حمید روحانی^۱

آورده‌اند وقتی میرزا ملکم خان ناظم الدوله ادام الله ظلّه علی رؤس المغربین^۲ به جرم اشتها و اشتغال به شغل پردرآمد دلالی، وطن‌فروشی و انعقاد قراردادهای استعماری با بیگانگان که پاره‌ای از آنها سند افتخاری برای این جماعت می‌باشد مثل قرارداد رویتز، تنباکو و... و دریافت پورسانت‌های کلان در قراردادهای و فریب دولت فحیمه ایران از جاده ملایمت و بندگی درگاه شاه جمجاه خارج و به طمع کسب درآمد بیشتر در

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲. مغربین بر وزن مفسدین، جماعتی هستند در ایران که جز بت عیار غرب نپرستند و سپاس دین و آئین و ملت و وطن ندارند. آنها را در قدیم منورالفکر، فرنگی مآب، فکلی می‌گفتند و ایدون روشنفکر، روشنفکر دینی، ملی - مذهبی و غیره می‌نامند. رضی الله عنهم و حشرهم مع لیبرالیون، فاشیستین و آنارشیتین و...

قرارداد لاتاری^۱ به «تنهاخوری» مشغول شد، شاه شاهان ناصرالدین شاه قاجار، فرمان داد که او را از کلیه مناصب و القاب عزل جميع خدمات دولتی و مادی و معنوی را در آن واحد بر سر او جمع و چندین مقام سفارت او را لغو و جميع حقوق اعتباری و مادی او را قطع نمایند و آخر عمر او را به هزار خفت سیاه ساخته و جهت سفارت ایتالیا به شرف زیارت پاپ و بوسیدن دست کشیشان مفتخر نمایند.

پس از صدور این فرمان میرزا ملکم خان عنان اختیار از کف بداد و اسب سرکش اصلاح‌طلبی و قانون‌گرایی را بر اصطبل نفس بست و عیش اهل دربار را منقص کرد و در نامه‌ای به میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان مشهور به اتابک اعظم، کسر الله امثالهم و اذناهم و اعوانهم نوشت:

رفیق جان، ببخشید جناب اشرف وزیر اعظم مطلب این است که باید همه این پیسی‌ها را که یک دفعه بر سر من آوردید یک دفعه تلافی فرمایید. مناصب و مقام‌های دولتی مرا باید بهتر از سابق رونق بدهید و باید جميع آن امتیازات که به من وعده شده از قبیل تنباکو و غیره و تلافی آن ضررها که بر سر راه یعنی بر سر امتیاز راه آذربایجان بر من وارد آوردند، همه را بدون چون و چرا به من بدهید. آن قراری که سفیر ایران رسماً در اسلامبول به من داده به درستی به عمل بیاورید. می‌دانم که آن امتیازات را به دیگران داده‌اند اما من قبول ندارم و اگر مقصر بودم دخلی به وعده‌های دولت ندارد، مقصر را می‌کشند، اما وعده‌های دولت را به عمل می‌آورند و البته از این ادعاهای خود ابداً دست نخواهم کشید و شما را به هزار قسم اذیت تعاقب خواهم کرد. شما ملکم خسته و بی‌عرضه را دیده‌اید اما هنوز ملکم دیوانه را نمی‌شناسید. به جان عزیز شما که شما را ول نخواهم کرد. همان‌طور که شما آخر عمر مرا سیاه کردید اول ترقیات شما را زیر و زبر خواهم کرد. بی‌جهت فریب دیگران را نخورید فراش و میرغضب شما بیشتر است اما از تأثیر نفس این پیر شکسته دل نباید غافل شد. یقین بدانید اگر تا سه روز دیگر جميع خسارت‌های مادی و معنوی مرا به طوری که شایسته معقولیت و بزرگی است تماماً و

۱. به بلیت بخت آزمایی در رژیم‌های گذشته لاتاری می‌گفتند.

کاملاً به عمل نیاورید من هم در عالم مایوسی حضرت جرجیس و پاپ و عمر را جمع می‌کنم و به تأیید ایشان این قدر سعی و تدبیر و افساد و جسارت و دیوانگی می‌کنم که سرکار ایران مدار چرچیل صاحب^۱، جمیع مناصب شما را هم در آن واحد بگیرد و شما را بفرستند به بیت المقدس که در پناه دوستان موسوی (منظور یهودیان بیت المقدس است) زیر و بالای اوضاع حالیه ایران را به لذت امروزه بنده درست سیر و تماشا بفرمایید.^۲

آغاز داستان اصلاح‌طلبی و قانون‌گرایی میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله و بسیاری از اصلاح‌طلبان عصر قاجاری و پهلوی به چنین انگیزه‌هایی برمی‌گردد. میرزا ملکم خان که تا قبل از عزل شدن از مقامات و مناصب و امتیازات به همراه بخش اعظم کارگزاران دربار ناصرالدین شاه به دلالتی و فروش منافع ملی ایران مشغول بود و از دهها امتیاز بهره‌برداری می‌کرد و پیوسته ناصرالدین شاه را تحریک می‌کرد که:

مذهب خلق و دول فرنگستان بر این شده که عموم طوایف دنیا یا خودبه‌خود مستقلاً ترقی بکنند یا باید آنها را مجبور به دایره ترقی آورد... این عقیده فرنگستان را نباید بی‌نتیجه شمرد. دول فرنگستان را نباید از ترقی دولت ایران مأیوس ساخت... بر دولت ایران واجب‌تر از هر تکلیف این است بلا تأمل اقدام نماید به بعضی تدابیر که به هیچ‌وجه ضرر و زحمتی ندارد و برای بقای استقلال ایران مسلماً شرط ناگزیر شده‌اند... دول حالیه فرنگستان به جز وسعت و رونق تجارت مقصود دیگر ندارد آنچه می‌کنند راجع به ترویج تجارت است... موافق علوم فرنگستان^۳ میدان تجارت ایران بی‌انتهای

۱. سیدنی چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس در طهران که ملکم بسیاری از اقدامات خود را علیه ملت ایران به اتکاء او انجام می‌داد. در این نامه امین السلطان را تهدید می‌کند اگر به خواسته‌های او عمل نکند چرچیل و سفارت انگلیس او را به بیت المقدس تبعید خواهد کرد.

۲. نامه میرزا ملکم خان به امین السلطان در سال ۱۳۰۸ (یک سال و نیم پس از معزولی و سلب عناوین)، اسناد نویافته، ابراهیم صفایی، انتشارات بابک، تهران: ۱۳۴۹، ص ۱۳۴، ۱۳۵.

۳. بخوانید موافق منافع فرنگستان.

است.^۱

ناگهان چنین کسی حضرت روح‌القدس اصلاح‌طلبی و قانون‌گرایی ایران می‌شود. او که تا قبل از آن دست دادن امتیازات، پادشاه را هم بر حسب عقل طبیعی و هم بر حسب استحضار خارجی از جمیع وزرای خود برتر می‌دید و پیوسته قربان خاک پای اقدس همایون شاهنشاهی می‌رفت و «از اینکه به سعایت جناب اشرف وزیر اعظم فدوی را بدون اطلاع شاهنشاه، ولی‌نعمت خودم به یک اشاره انگشت معزول و از چاکری دولت علیه با کمال افتضاح اخراج کرد ولیکن با همه اقتدار خود ابدًا قادر نخواهد بود که بنده را از چاکری مخصوص و شخصی ذات مقدس همایون شاهنشاه روحی فداه خارج نماید»^۲ ناگهان به مقابله با استبداد برمی‌خیزد و پرچمدار اصلاح دولت و حاکمیت قانون می‌شود.

این مقدمه از آن جهت نقل شد تا ملت ایران بداند داستان پاره‌ای از آزادی‌خواهی‌ها، قانون‌طلبی‌ها و اصلاح‌گری‌های تاریخ این مرز و بوم ریشه در چه اندیشه‌های سخیفی دارد. آنهایی که تا دیروز به خون شهدا و مقاومت و محرومیت آنان سوگند می‌خورند که خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را تا حصول پیروزی دنبال خواهند کرد.^۳ اکنون چه چیزی را از دست داده‌اند و از کدام منافع محروم شدند که در کلام آنها خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی تبدیل به آیت‌الله خمینی شده و جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه مورد تهاجم قرار می‌گیرد؟^۴

کسانی که امروز این‌گونه با مردم ایران و انقلاب شکوهمند آنها برخورد می‌کنند آیا یادشان رفته که گفته‌اند: «سوگند به طراوت خون شهید و روح پرخاشگر انقلابی که توطئه‌های

۱. ابراهیم صفایی، اسناد نویافته، همان، ص ۱۲۵، ۱۲۶.

۲. ابراهیم صفایی، نامه‌های تاریخی دوران قاجاریه، انتشارات بابک، تهران: ۱۳۵۵، ص ۴۲ (نامه میرزا ملکم خان به


ناصرالدین شاه سال ۱۳۰۹ هـ ق در زمان معزولی)

۳. خط امام از کلام آیت‌الله منتظری جلد ۱، مؤسسه انتشاراتی نور، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۷ (اطلاعیه‌ی ۱۳۵۸/۶/۱۵)

۴. ر.ک: گفتگوی تحریریه نشریه نامه با آقای منتظری، شماره ۲۹، بهمن و اسفند ۸۲، ص ۸.

اهریمنان و سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجزیه‌گری و پیمان‌های شوم و مثلث ابرقدرت‌ها را نه تنها با دست و فریاد که با خون و آتش متلاشی خواهیم کرد»^۱

راستی چه منافعی از دست رفته است که اکنون آن سوگندها شکسته می‌شود؟ آیا در ذهن آقای منتظری خون شهید طراوت خود را از دست داده و روح پرخاشگر انقلابی، دیگر شعار بی‌معنایی است؟ یا شاید تصور می‌شود که سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجزیه‌گری و پیمان‌های شوم مثلث ابرقدرت‌ها دیگر کاری به کار ملت ایران ندارند؟


آنهایی که تا دیروز به خون شهدا و مقاومت و محرومیت آنان سوگند می‌خوردند که خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را تا حصول پیروزی دنبال خواهند کرد. اکنون چه چیزی را از دست داده‌اند و از کدام منافع محروم شدند که در کلام آنها خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی تبدیل به آیت‌الله خمینی شده و جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه مورد تهاجم قرار می‌گیرد؟

واقعیت اینکه تنها چیزی که اتفاق افتاد این بود که اختیارات بی‌حد و حصر و فراقانونی ایشان به مراجع قانونی بازگشت. همان اختیاراتی که ایشان آنها را به عنوان افتخارات در خاطرات منسوب به خود تکرار کرده است:

۱. کسب اختیارات ویژه از امام در مسأله احتکار،
۲. کسب اختیارات ویژه در مسأله تعزیرات،
۳. کسب اختیارات ویژه در رسیدگی به اموال جزیره کیش،
۴. کسب اختیارات ویژه در تعیین قضات،
۵. کسب اختیارات ویژه در تعیین صلاحیت اعضای شورای عالی قضایی،
۶. کسب اختیارات ویژه در تعیین صلاحیت ائمه جمعه،
۷. کسب اختیارات ویژه در تعیین نماینده ولی فقیه در سپاه،
۸. کسب اختیارات ویژه در تعیین ائمه جمعه و قضات خارج از

۱. خط امام از کلام منتظری، همان، ص ۱۸.

کشور، ۹. کسب اختیارات ویژه در تعیین نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها، ۱۰. کسب اختیارات ویژه در تعیین شورای مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۱. کسب اختیارات ویژه در پاره‌ای از موقوفات

و ده‌ها اختیار ویژه‌ای که از ولی فقیه زمان دریافت کرد ولی هیچ‌گاه نگفت که تمرکز این همه اختیارات در دست یک نفر موجب استبداد می‌شود.

او که با این اختیارات ویژه و برخورداری از امتیازات قائم‌مقامی رهبری در تمامی شئون مملکت تا سال ۶۸ دخالت می‌کرد و با نامه‌ها و دستورات خارج از قانون خود دولت آقای میرحسین موسوی را در فشار قرار می‌داد، آری در آن دوران که بر اریکه قدرت تکیه داشت و هواداران او در پناه این قدرت بزرگ‌ترین جنایت‌ها را می‌کردند و با استفاده از نام او انتظار داشتند از چنگ عدالت فرار کنند، چگونه حتی یک بار نگفت که تجمع اختیارات در دست یک نفر منجر به استبداد می‌شود؟

آیا آقای منتظری فراموش کرده است که اگر کسانی در این کشور به حق، مفسد فی الارض شناخته شده و اعدام گردیدند بر اساس فتوای ایشان بوده است؟ آنهایی که تصور می‌کنند این ادعا دروغ است به پیوسته‌های ۷۴، ۷۵، ۷۶ خاطرات منتسب به او رجوع کنند تا حقایق بر ملت ایران معلوم شود. آیا آقای منتظری یا کسانی که خاطرات او را نوشته‌اند فراموش کرده‌اند که در فصل هشتم خاطرات منسوب که مربوط به اختیارات و اقتدارات دوران قائم‌مقامی اوست نوشته‌اند:

یکی هم راجع به حکم مفسد فی الارض بود که به نظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان [امام خمینی] این را کافی نمی‌دانستند، به همین جهت گفته بودند این مسئله را طبق فتوای فلانی عمل کنید. من عقیده‌ام این است که محارب هم از مصادیق مفسد است.

آقای منتظری و پیروان او یادشان نرفته است که اعدام شخص مفسد در نظر مبارک امام امت مورد احتیاط بود ولی به نظر آقای منتظری جایز و تمام محاکم قضایی به خاطر ارجاع

حکم به نامبرده بر اساس نظر او عمل می‌کردند حال چه شده که تاوان احکام صادره توسط خود را از امام و ملت ایران می‌گیرد و جمهوری اسلامی را متهم به کشتن منافقین می‌کند؟ اگر کسانی تردید دارند به پیوست شماره ۷۶ خاطرات منسوب رجوع کنند.

و البته مردم ایران حافظه تاریخی ضعیفی ندارند. آنها یادشان نخواهد رفت که بسیاری از امور دولت در دوران قائم‌مقامی آقای منتظری توسط او هماهنگ می‌شد و مجریان امر جرأت نداشتند به فرمان‌های ضد و نقیض و دخالت‌های بی‌حد و حصر و فراقانونی او و دفتر او اعتنایی نکنند آقای منتظری تا زمانی که می‌دانست از تمامی اختیارات قائم‌مقامی می‌تواند استفاده کند می‌نوشت:

اگر بنا باشد رئیس جمهور یک شخص باشد آن هم با این اختیارات زیاد، مطمئن نیستم که بالاخره، سرانجام کشور به استبداد و دیکتاتوری منتهی نشود. خلاصه در این قانون [پیش‌نویس قانون اساسی] بایستی ولایت و حکومت فقیه کاملاً تصریح شود مخصوصاً یک قسم اموری را به رئیس جمهوری محول نموده که این امور فقط به عهده فقیه عادل است از قبیل: اعلان جنگ، متارکه جنگ یا فرضاً تصویب و یا توشیح قوانین موضوعه مطابق اسلام هست یا نیست، این وظیفه فقیه است: نکته دیگر اینکه اختیارات زیادی که در پیش‌نویس قانون اساسی برای رئیس جمهور قائل شده‌اند قابل بررسی است.^۱

لیکن وقتی همه اختیارات خود را از دست داد فراموش کرد که او رئیس جمهور مسلوب الاختیار در مقابل مردم می‌خواست. عجیب است که چنین آدمی دیگران را متهم به استبداد می‌کند کتاب خاطرات منسوب به او پر است از تناقض‌هایی که عملکرد قبل از عزل قائم‌مقامی رهبری را در مقابل عملکرد بعد از آن قرار می‌دهد و انسان تعجب می‌کند که هیچ‌گاه در تاریخ تفکر شیعه سابقه نداشته فقیه‌ی در ادعای فهم عمیق شریعت و بی‌نیازی از تقلید از دیگران

۱. نامه در مورد انتخاب مجلس خبرگان ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ به نقل از گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالی‌قدر

آیت‌الله منتظری، به کوشش مصطفی ایزدی، انتشارات نهضت زنان، همان، تهران: ۱۳۵۹.

دارای چنین اعوجاج در فتاوا باشد.

اگر بگوییم او در داورى‌ها به جای تکیه بر مبنای فقهی و شرعی و اخبار ثقه بیشتر تحت تأثیر اطرافیان بوده است ممکن است هواداران وی این ادعا را برنتابند اما چگونه می‌توانند تضاد و دوگانگی در گفتارها و اندیشه‌ها و عملکردهای او را حل کنند؟! برای نمونه به بخش‌هایی از این تضادها و دوگانگی‌ها در خاطرات منسوب به آقای منتظری اشاره می‌کنیم.

۳۶. تنظیم‌کنندگان خاطرات آقای منتظری خیلی تلاش کردند از او شخصیتی مستقل، منطقی و کسی که فریب اطرافیان خود را نمی‌خورد و به صرف شنیدن یک خبر عکس‌العمل نشان نمی‌دهد و غیره بسازند و از طرف دیگر همه آنهایی را که به نوعی در مقابل او قرار داشته‌اند، شخصیت‌هایی غیر مستقل، اثرپذیر،

غیرمنطقی و کسانی که بدون تحقیق و تفحص اقدام می‌کنند و غیره بنمایانند. این روش یکی از روش‌های عام و در عین حال کاملاً شناخته شده‌ای است که در سراسر خاطرات منسوب به نامبرده به کار رفته است و خواننده تعجب می‌کند چگونه طلبه‌ای که در کلام، خود را بسیار کوچک و ناچیز نشان می‌دهد در عمل و نظر خود را انسانی فاقد خطا، مستقل، آزادی‌خواه، ضد ظلم، طرفدار قانون و خلاصه کسی که در تمام رفتارها و کردارهای خود مبتنی و متکی بر شرع بوده توصیف می‌کند؟ هر چند این روش، روش شناخته شده‌ای در تاریخ معاصر ایران است

آقای منتظری و پیروان او یادشان نرفته است که اعدام شخص مفسد در نظر مبارک امام امت مورد «احتیاط» بود ولی به نظر آقای منتظری «جایز» و تمام محاکم قضایی به خاطر ارجاع حکم به نامبرده بر اساس نظر او عمل می‌کردند حال چه شده که تاوان احکام صادره توسط خود را از امام و ملت ایران می‌گیرد و جمهوری اسلامی را متهم به کشتن منافقین می‌کند؟

ولی چرا تنظیم‌کنندگان خاطرات آقای منتظری ساده‌لوحانه تصور کردند با این روش می‌توانند سابقه تاریخی او را حداقل در دوران قائم‌مقامی رهبری به دور از خطا و بی‌عیب و نقص نشان دهند و از همه بدتر اسنادی را در خاطرات کنار هم قرار دهند که هر خواننده کم‌هوشی نیز با دیدن این اسناد در صحت آن ادعاها تردید کند! آیا تنظیم‌کنندگان خاطرات، مردم ایران را ساده‌لوح فرض کردند یا فکر می‌کنند عصر جمهوری اسلامی مثل دوران بی‌خبری قاجاریه است که هر چه دروغ تحویل مردم دهند باورش‌شان خواهد شد؟ اکنون برای آگاهی بیشتر خوانندگان به روش‌های تنظیم‌کنندگان خاطرات در تحریف حقایق و اطلاعات به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. در خاطرات منسوب به او آمده است:

... قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند، یا اقلاً اگر حرف‌ها را می‌خواهند بشنوند از اطرافی‌ها، یا از آنهایی که دائماً با آنان تماس می‌گیرند نشنوند. همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحاً به آنها می‌گویند دیوار کوشتی که جریان‌ات را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند و این واقعیت چه نسبت به مراجع و چه نسبت به مسئولین بزرگ ضرر دارد...^۱

آیا آقای منتظری این گفته را به راستی باور دارد که نبایستی تحت تأثیر هر حرفی واقع شد؟ و واقعا درباره آنچه که می‌شنود تحقیق، بررسی و کنجکاو می‌کند؟ یا از این گفته به عنوان یک شعار استفاده می‌کند تا اولاً عیب خود را پوشیده دارد و چنین بنمایاند که انگار او نبوده است که به علت دهان‌بینی، زودباوری و تأثیرپذیری از اطرافیان به مخالفت با انقلاب اسلامی برخاست، ثانياً به اصطلاح توپ را به زمین حریف بیندازد و این‌گونه وانمود کند که این دیگران هستند که تحت تأثیر اطرافیان قرار می‌گیرند و آقای منتظری با دید خردمندانه و حکیمانه خود آنان را پند و اندرز می‌دهد! و از ساده‌گرایی، تأثیرپذیری و خوش‌باوری آنان را بر حذر می‌دارد!؟

آیا حزب توده با آن تشکیلات عریض و طویل - که بنا بر ادعای منسوب به آقای منتظری - بیش از سی هزار عضو داشت! امکان تکذیب آن فحش‌نامه‌ها را در آن روز نداشت و لازم آمد که آقای منتظری پس از گذشت نیم قرن به عنوان وکیل مدافع «حزب توده» به تکذیب آن شب‌نامه‌ها بپردازد؟

برای روشن شدن این نکته که آقای منتظری به آنچه از زبان او در بالا آمد تا چه پایه‌ای پایبند و باورمند است به مشاهدات، خاطرات و مستندات خود درباره تأثیرپذیری و زودباوری آقای منتظری استناد نمی‌کنیم و به مصداق «گواه شاهد صادق در آستین باشد» خاطرات منسوب به او را گذر می‌کنیم و آنچه را از زبان او آورده‌اند مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم تا روشن شود آورده بالا با عملکرد او همخوانی دارد یا تنها شعاری است که برای تبرئه او مطرح شده است. در خاطرات منسوب به او می‌خوانیم:

... ایشان (آیت‌الله بروجردی) گفتند شما خوب متوجه شدید که من چه کار می‌کنم پس ممکن است روزهای دیگر این کار را به شما محول کنم. ولی روز بعد از کروکان جاسب تقاضای فردی کردند که بتواند علیه بهایی‌ها در آنجا تبلیغ کند و آقایان مرا برای این جهت به آیت‌الله بروجردی معرفی کردند و من به آنجا اعزام شده و از شرکت در آن جلسات محروم شدم. پس از مراجعت به قم روزی مشهدی رضا که در بیت ایشان خادم بود به من گفت: آقای منتظری! آنها تو را دک کردند، چون دیدند داری جا باز می‌کنی...^۱

آیا آقای منتظری درباره این اظهار نظر مشهدی رضا که اصولاً در جرگه اصحاب آقای بروجردی نبود و در کار علمی آنان نقشی نداشت و تنها خدمتگزار بیت به شمار می‌آمد، به تحقیق و بررسی نشست و صحت و درستی آن را به دست آورد، یا چشم و گوش بسته و سنجیده آن را باور کرد و پس از گذشت بیش از پنجاه سال، در خاطرات خود آن را بازگو

۱. همان، ص ۱۲۷، تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

کرد و بدین‌گونه آبرو و اعتبار بزرگانی را که در آن جلسات حضور داشتند، به بازی گرفت و برای خوانندگان نسبت به آن بزرگان ذهنیت ایجاد کرد؟ لازم به یادآوریست که در خاطرات منسوب به نامبرده پیش از آنکه اظهار نظر مشهودی رضا بازگو شود از آقایان بدلا، امیرزا مهدی صادقی و میرزا حسین صادقی به عنوان اصحاب جلسات علمی آقای بروجردی نام آورده است.^۱

۳۷. از زبان آقای منتظری زیر عنوان «نمونه دیگری از فعالیت‌های دربار به اسم حزب توده» آورده اند:

... آقای حاج آقا حسن رضویان نجف آبادی برای من نقل کرد که من قبل از سقوط دکتر مصدق رفتم نزد آقای ابوالقاسم پاینده صاحب امتیاز و مؤسس مجله صبا که نجف آبادی بود... گفت من دیدم ابوالقاسم پاینده در یک صفحه بزرگ اسامی بسیاری از روحانیون را نوشته بعد منشی‌اش را صدا زد و متنی را به او داد و گفت بیا این متن را برای این آدرس‌ها بفرست. گفت من آن وقت نفهمیدم که آن متن چه بود بعد که مصدق سقوط کرد شنیدم به علما نامه‌های تهدیدآمیز نوشته شده...^۲ به ابوالقاسم پاینده گفتم آن متن که تو آن روز به منشی‌ات دادی و گفתי برای آخوندها بفرست تهدید آخوندها نبود؟ خنده‌اش گرفت و گفت بله... توده‌نفتی‌ها با پول انگلستان و حمایت دربار تحریک می‌شدند تا مردم را از دولت دکتر مصدق و چپ‌روی بترسانند...^۳

مگر آقای منتظری پند و اندرز نداد که قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند؟ آیا آقای منتظری درباره این ادعای آقای حسن رضویان تحقیق کرد و صحت و درستی آن را به دست آورد؟ آیا آقای منتظری هیچ‌گاه به این نکته اندیشیده است که حزب توده و توده‌ای‌های «غیر نفتی» و مارکسیست‌های ناوابسته به انگلستان چرا و چگونه در آن

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. نقطه چین از متن کتاب است.

۳. همان، ص ۱۶۰.

روز و حتی امروز برای یک بار آن شب‌نامه‌هایی را که علیه علما و روحانیان پخش می‌شد، تکذیب نکردند و اعلام نداشتند که نامه‌های تهدیدآمیز و شب‌نامه‌های اهانت‌باری که پیش از کودتای ۲۸ مرداد به نام «حزب توده» منتشر می‌شد و در آن به مقدسات اسلام و عالمان دینی و پیشوایان اسلامی اهانت و جسارت می‌شد، ساختگی و جعلی بود و از جانب حزب توده نبود؟

آیا کتاب «نگهبانان سحر و افسون» از سلسله انتشارات حزب توده در سال ۱۳۳۱ که در آن زشت‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین جسارت‌ها به مقدسات اسلامی و علمای دینی روا داشته شده است نیز از دربار و توده‌نفتی‌ها بوده است؟ آیا حزب توده با آن تشکیلات عریض و طویل - که بنا بر ادعای منسوب به آقای منتظری - بیش از سی هزار عضو داشت! امکان تکذیب آن فحش‌نامه‌ها را در آن روز نداشت و لازم آمد که آقای منتظری پس از گذشت نیم قرن به عنوان وکیل مدافع «حزب توده» به تکذیب آن شب‌نامه‌ها بپردازد؟ آیا حزب توده این مأموریت را به آقای منتظری که چون مرد تحقیق و تفحص است! و تحت تأثیر هر حرفی قرار نمی‌گیرد! واگذار کرد تا در خاطرات خود بیاورد و یا به نام او بیاورند:

... حزب توده در آن زمان چنان که از اسمش پیداست شعار حمایت از زحمت‌کشان و رنجبران را می‌داد و با دربار و حامیان آن مبارزه می‌کرد... چنان که مشهور است حزب توده در سال ۱۳۳۲ بیش از سی هزار عضو در ایران داشت. راه انداختن تشکیلات توده‌ای‌های نفتی توسط رژیم و در پشت صحنه توسط استعمار پیر انگلیس برای از بین بردن و از اعتبار انداختن شعارهای مردمی حزب توده و کمونیسم در ایران از یک طرف و ترسانیدن روحانیت و مردم مذهبی از طرف دیگر بوده است...^۱

از آنجا که آقای منتظری مرد تحقیق! و تدبیر! و تفحص است! و حتماً بی‌تأمل و نسنجیده سخنی نمی‌گوید! و تحت تأثیر هر حرفی قرار نمی‌گیرد! ما را جرأت آن نیست که آمار اغراق‌آمیز سی هزار عضو حزب توده را تکذیب کنیم و آن را نمونه‌ای از تأثیرپذیری

۱. همان، ص ۱۶۰، ۱۶۱. تکیه روی فرازها از این نگارنده است.

ساده‌لوحانه نامبرده بدانیم لیکن آنچه از هر موضوعی شگفت‌انگیزتر است اینکه گفته شود حزب توده به رغم انکار خدا و بالا بردن پرچم الحاد و نیز به رغم توطئه خائنانه برای تجزیه ایران و جدا کردن آذربایجان از مام میهن و نیز به رغم کارشکنی و از پشت خنجرزنی در نهضت ملی شدن صنعت نفت در میان ملت مسلمان ایران در دهه آغازین سی و در سال‌های نزدیک به کودتای ۲۸ مرداد از چنان محبوبیتی برخوردار بوده است که دربار و دیگر عوامل استعمار «برای از بین بردن و از اعتبار انداختن شعارهای مردمی حزب توده»، «تشکیلات توده‌ای‌های نفتی» را ناگزیر شدند به راه اندازند! و بدین شگرد بکوشند که پایگاه مردمی آن حزب را آسیب‌پذیر سازند!! و حزب توده زبان‌بسته هم به رغم داشتن «سی هزار عضو!» و تشکیلات عریض و طویل نتواند در دو سطر اعلامیه و حتی یک تراکت حساب خود را از حساب «توده‌نفتی»‌ها جدا کند و توطئه دربار و استعمار را خنثی سازد؟! به راستی بر مظلومیت حزب توده باید گریست!!

البته شاید چندان هم جای گریه و اشک‌فشانی نباشد چرا که حزب توده اگر در برابر توطئه دربار و استعمار خلع سلاح بود و راه چاره و علاجی نداشت، پس از گذشت درست پنجاه سال از آن روز و روزگار می‌بینیم که امروز حزب توده حامیان و پشتیبانانی همانند آقای منتظری دارد که در خرد و اندیشه و تدبیر و درایت و حکمت و بصیرت زبانزد خاص و عام است! و درباره حزب توده به باورهای رسیده است که سران و پیروان آن حزب هیچ‌گاه آن را باور ندارند.

حزب توده بارها به تدروی‌ها، افراطی‌گری‌ها و کارشکنی‌های ضد خلقی خود در دوره‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ و در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت اذعان کرده و در این باره نوشته‌هایی را به نمایش گذاشته است و با وجود این شماری از اعضای حزب توده عملکرد خیانت‌آمیز این حزب را در آن دوران از گناهان نابخشودنی دانسته و به انشعاب دست زدند و از حزب جدا شدند از جمله «حزب توده انقلابی» و «گروه ستاره سرخ» بودند که در دهه ۴۰ از آن حزب منشعب شدند و حزب توده را خیانتکار به ملت ایران خواندند.

آقای منتظری به رغم شعار اینکه نباید تحت تأثیر هر حرفی واقع شد، تحت تأثیر بافته‌های دار و دسته مصدق قرار می‌گیرد و جریان ساختگی «توده‌نفتی» را باور و بازگو می‌کند و به تبرئه حزب توده می‌نشیند.

«دین را افیون توده‌ها» می‌دانست! و نه عالمان دینی و پیشوایان روحانی را «نگهبانان سحر و افسون» می‌نامید! و نه در اندیشه تجزیه کشور بود! نه به نهضت ملی شدن صنعت نفت از پشت خنجر زد! و نه شعار ملی شدن تنها نفت جنوب را مطرح کرد! و نه... بنابراین روا بود که مصدق به این حزب میدان دهد و فعالیت‌های آن حزب را به طور مطلق آزاد بگذارد، لیکن فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی چون از رده‌های بالای «ارتجاع سیاه»! به شمار می‌آمدند! و تز استعماری «جدایی دین از سیاست» را باور نداشتند باید عرصه بر آنان تنگ می‌شد! و دولت آزادی بخش مصدق السلطنه حق داشت آزادی و امنیت را از آنان سلب کند! و شهید نواب صفوی را به مدت ۲۰ ماه در زندان نگاه دارد و حتی تحت شکنجه قرار دهد!

و در این میان می‌بینیم که آقای منتظری به رغم شعار اینکه نباید تحت تأثیر هر حرفی واقع شد، تحت تأثیر بافته‌های دار و دسته مصدق قرار می‌گیرد و جریان ساختگی «توده‌نفتی» را باور و بازگو می‌کند و به تبرئه حزب توده می‌نشیند!

۲۸. آقای منتظری به اصطلاح بزرگان را از تأثیرپذیری از اطراف‌ها برحذر می‌دارد و توصیه می‌کند که «تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند یا اقلاً اگر حرف‌ها را می‌خواهند بشنوند از

دار و دسته مصدق برای تبرئه نامبرده از اتهام به اینکه دست حزب توده، این دشمنان اسلام و تجزیه‌طلبان از خدا بی‌خبر و خیانت‌پیشگان بی‌وطن را باز گذاشته بود تا به مقدسات ملت بتازند و ایران را به ورطه سقوط بکشانند، جریان توده‌نفتی را مطرح کردند و چنین نمایانند که این توده‌نفتی‌ها بودند که چار اسبه بر اسلام و دین‌باوران می‌تاختند و پیشوایان اسلامی را به مرگ و نابودی تهدید می‌کردند! و «حزب توده» نه

اطراف‌ها یا از آنهایی که دائماً با آنان تماس می‌گیرند نشنوند» لیکن می‌بینیم که خود بی‌دغدغه و به راحتی تحت تأثیر اطراف‌ها قرار می‌گیرد و دروغ‌پردازی‌های آنان را به عنوان «وحی منزل» باور می‌کند و چنین بازگو می‌سازد:

... از آقای شنیدم که از قول احمد آقا می‌گفت آقای منتظری باید از آقای...^۱ یاد بگیرد که از قم می‌آید دست امام را می‌بوسد و عقب عقب برمی‌گردد ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک و دو می‌کند...^۲

آیا آقای منتظری درباره این ادعایی که از قول یادگار مظلوم امام مرحوم حاج سید احمد آقا مطرح شده است تحقیق کرد و راستی و درستی آن را به دست آورد که در دو جای کتاب خاطرات آن را بر زبان آورده است؟ یا بر این باور است این دیگرانند که بایستی روی گفته‌های ریز و درشت اطراف‌ها دقت کنند، لیکن اطرافیان او آنچه که می‌گویند و آنچه را که انجام می‌دهند «وحی منزل» است! چون به منبع وحی ارتباط دارند؟!

این نگارنده بارها به حضور امام رفت و انتقادهای تندی به امام کرد، امام با کمال متانت و دقت به عرایض انتقادآمیز نگارنده گوش داد و با محبت پاسخ گفت. مرحوم حاج سید احمد نیز در این دیدارها غالباً حضور داشت و هیچ‌گاه نگارنده را از سخنان انتقادآمیز منع نکرد و خرده نگرفت که شرح آن مجال دیگری می‌خواهد. کم نبودند از روحانیان و غیر روحانیانی که در حضور امام تندترین برخوردها را با امام داشتند. بزرگانی مانند آیت‌الله حاج شیخ مجتبی تهرانی که گاهی با لحنی پرخاشگراانه با امام سخن می‌گفتند، و هیچ‌گاه با واکنش منفی حاج سید احمد آقا (رحمة الله علیه) مواجه نشدند و آن مرحوم هیچ‌گاه به آنان نگفت که دست امام را ببوسند «و عقب عقب برگردند»!

البته آنگاه که انسان از خط امام و در واقع اسلام دور شد و بافته «دیوار گوستی» خود را

۱. نقطه چین از اصل است.

۲. همان، صفحه‌های ۴۸۷ و ۶۶۸.

«وحی منزل» پنداشت و آن را باور کرد بایستی خاطراتی آکنده از دروغ، تهمت و تحریف باقی بگذارد و سرانجام هم در راستای دفاع از اهانت‌کنندگان به پیامبر اکرم(ص)، ملت‌های اسلامی در سراسر جهان را از اینکه در برابر اسائه ادب به ساحت مقدس رسول خدا (ص) به پا خاسته‌اند و از اهانت‌کنندگان اظهار تنفر کرده‌اند مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دهد و از آتش زدن سفارت‌خانه‌ها اظهار تأسف می‌کند و برای «تلف شدن نفوس محترمه» اشک تمساح می‌ریزد^۱، فرجام بدتر و ننگین‌تری را نیز باید انتظار بکشد. ثم کان عاقبه الذین اسأوالسؤا أن کذبوا بآیات الله.

۳۹. از زبان آقای منتظری آمده است:

...آقای سید هادی هاشمی در آن اواخر که حاج سید احمد خمینی به گفته خودش مشغول نوشتن رنجنامه بوده با او ملاقاتی داشته که او به آقای سید هادی اصرار می‌کند که آقای منتظری را وادار کن به امام بنویسد همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند...^۲

اولا آقای منتظری بنا بر آنچه از زبان او آورده‌اند از «دیوار گوشتی که جریانات را مطابق

اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند»

نه شاه و ساواک یک سطر سند و مدرکی توانستند علیه امام ارائه کنند و نه آقای منتظری و شبکه وابسته به او کوچک‌ترین سند و مدرکی که بتواند ادعاهای آنان را درباره امام به اثبات برساند، نشان داده‌اند.

سخن گفته و ضرر و زیان این دیوار گوشتی‌ها را بازگو کرده است، اکنون چگونه است که به گزارش این «دیوار گوشتی» خود اعتماد کرده و ادعای او را بدون تحقیق و بررسی باور کرده است.

ثانیا چرا بر خلاف سفارش به دیگران که

۱. برگرفته از سایت آقای منتظری مورخه ۱۳۸۴/۱۲/۱.

۲. همان، ص ۶۳۴.

«تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند» تحت تأثیر حرف آقای سید هادی هاشمی قرار گرفته و آن را بازگو کرده است.

ثالثاً آقای منتظری قاعدتا به هوش و ذکاوت سرشار مرحوم حاج سید احمد آقا باورمند است و می‌داند که آن مرحوم یک فرد ساده‌اندیش و خام نبود. آن مرحوم این نکته را به خوبی در می‌یافت که آقا هادی هاشمی امام و حاج سید احمد آقا را قاتل برادرش مهدی هاشمی می‌داند و در اندیشه انتقام گرفتن از آنان می‌باشد و بی‌تردید از موقعیت آقای منتظری برای ضربه زدن به امام بهره‌برداری می‌کند، چگونه به چنین عنصری اعتماد می‌کرد و به او چنین پیشنهادی می‌داد که «آقای منتظری را وادار کن که به امام بنویسد همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند!»

رابعا چنین پیشنهادی به معنی به زیر سؤال بردن آقا هادی بود، اگر آقای منتظری به امام می‌نوشت همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند...! این دیگران بی‌تردید آقا هادی هاشمی و شبکه وابسته به او در آن بیت می‌توانست باشد و جز او انگشت اتهام به سوی چه کسی نشانه می‌رفت؟! و گفتن ندارد که حاج احمد خمینی مراقب گفتار، کردار و نوشتار خود بود، سنجیده و حساب شده سخن می‌گفت و پیشنهاد می‌داد. مانند برخی از عناصر ساده و لاده نبود که وقتی قلم به دست می‌گیرند و یا زبان باز می‌کنند نمی‌فهمند چه می‌گویند و چه می‌نویسند و آب به آسیاب چه دشمنی می‌ریزند. برای آگاهی از دید مرحوم حاج سید احمد آقا درباره هادی هاشمی بخشی از نوشته آن مرحوم را در «رنجنامه» در پی می‌آوریم تا روشن شود که آقا هادی هاشمی نمی‌توانسته است طرف گفتگوی محرمانه با حاج سید احمد خمینی باشد:

... متأسفانه ضربه آخر هم آقا هادی به شما و نظام زد و آن اینکه شما را به جایی رساند که نگذاشت فریاد اعتراض مردم که از دفاع شما از منافقین و لیبرال‌ها بلند شده بود، بشنوید. ولی او تصمیم گرفته بود حرف‌های منافقین را از دهان شما بزند و دیدید

که موفق هم شد...^۱

آیا مرحوم حاج سید احمد با چنین عنصری می‌توانست راز دل داشته باشد؟
 خامسا آقای منتظری در نامه‌ای به امام به این آیه شریفه تمسک می‌کند: ان جائکم فاسق نبیاً
 فقیبوا^۲

چرا خود به این فرمان قرآنی عمل نکرد و در مقام تحقیق و تبیین برنیامد؟ تا برای او روشن شود که حاج سید احمد خمینی داناتر، آگاه‌تر، وارسته‌تر و آراسته‌تر از آن بود که چنین پیشنهادی بدهد. این‌گونه اندیشه‌ها ریشه در باندهای نفاق و بیگانه از خدا و خلق دارد که مقام و موقعیت خود را از راه رذالت، خیانت و دورویی با مردم به دست آورده‌اند و پیوسته نگران رسوایی خود و از دست دادن موقعیت عاریه‌ای خویش هستند و برای حفظ مقام و موقعیتی که از راه دورغ، تزویر و نیرنگ به دست آمده است از هیچ جنایت، رذالت و خیانتی پروا ندارند. حاج سید احمد آقا از راه مردم‌فریبی به مقامی نرسیده بود و برای امام نیز که همانند خورشیدی می‌درخشید به شمع‌افروزی نیازی نمی‌دید. او می‌دانست که مقام و موقعیت امام به اعتراف دوست و دشمن برخاسته از علم و فضیلت و معرفت و وارستگی و شایستگی ذاتی او می‌باشد که ملت‌ها را شیفته او ساخته و او را بر قلب‌های میلیون‌ها انسان حکومت بخشیده است و این جایگاه معنوی و روحانی امام نه با نامه‌های زهرآگین و آکنده از دروغ این و آن آسیب می‌بیند و نه با مجیزگویی‌ها و ستایش‌نامه‌های عناصری اعتبار می‌یابد. او نیازی نمی‌دید که برای به زیر سؤال بردن نامه‌های آقای منتظری به چنین پیشنهادهایی چنگ بزند و از عنصری هزار چهره مدد بجوید. این‌گونه بافته‌ها برای فریب آقای منتظری و انگیزتن او به کارشکنی بیشتر و سمپاشی و جوسازی گسترده‌تر کارایی داشته و دارد.

از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

۱. رنجنامه شادروان حاج سید احمد خمینی به آقای منتظری، ص ۵۱.

۲. کتاب خاطرات، ص ۶۵۷.

... یک ملاقات هم آقای سید هادی هاشمی داماد من در تاریخ ۶۷/۷/۲۷ جداگانه با ایشان داشت که در آن ملاقات امام ضمن ستایش زیاد از من، از آقا هادی تفقد کرده بودند و ایشان را مأمور کرده بودند که در بیت من حضور داشته باشند...»^۱

آیا امام نمی‌دانست که آقا هادی عقل منفصل آقای منتظری است و او برای آقا هادی و باند او به آبرو، اعتبار، حیثیت و شخصیت خویش و کیان اسلام و انقلاب چوب حراج زده است؟ آیا نیاز بود که به او مأموریت بدهد که در بیت آقای منتظری «حضور داشته باشند»؟! امام حضور آقا هادی را در بیت آقای منتظری مایه همه مفاسد، رذایل و نابسامانی‌هایی می‌دانست که بر آقای منتظری و آن بیت وارد آمد و حرمت او و بیت او را لکه‌دار و لجن‌مال ساخت و طبیعی بود که به او هیچ‌گاه چنین مأموریتی نمی‌داد.

نیز از زبان آقای منتظری می‌خوانیم:

... حتی شنیدم برخی از مسئولین پیش امام رفته بودند و علیه من مطالبی گفته بودند، بعد برای اینکه امام را تحت تأثیر قرار دهند شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده بودند...»^۲

اولا تاریخ، تجربه و سرگذشت نهضت و انقلاب اسلامی ایران نشان داده و به اثبات رسانیده است که امام را هیچ‌گاه با فریب‌کاری و گریه و زاری نتوانستند تحت تأثیر قرار دهند و آلت دست کنند. سازمان منافقین و دستیاران آن برای بهره‌برداری از امام هم به قرآن و نهج‌البلاغه تمسک کردند و هم به گریه و زاری تشبث جستند، لیکن دیدیم و دیدند که امام حتی به اندازه یک میلی‌متر از موضع خویش عقب ننشست و تحت تأثیر جو قرار نگرفت، بنابراین اگر کسانی به حضور امام رفته و «برای اینکه امام را تحت تأثیر قرار دهند، شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده» باشند، در واقع آب در هاون کوبیده‌اند. امام ژرف‌نگرتر، اندیشمندتر و تیزبین‌تر از این بودند که با این‌گونه ترفندها و توطئه‌ها فریب بخورند و بر خلاف دید و دأب و

۱. پیشین - ص ۶۶۸.

۲. پیشین - ص ۶۶۹.

دُیدن خویش کاری صورت دهند.

ثانیا آقای منتظری طبق آنچه که خود در کتاب خاطرات بر آن تکیه کرده‌اند، آیا در مورد این شنیده تحقیق کردند و به دست آوردند که نه تنها یکی از مسئولین، بلکه «برخی از مسئولین پیش امام رفته و علیه او مطالبی گفته بودند» یا این شنیده نیز همانند بسیاری دیگر از شنیده‌های او ساخته و پرداخته «دیوار گوشتی»^۱ها و شبکه مخوفی است که در خانه او لانه کرده‌اند و با این‌گونه افسانه‌بافی‌ها و داستان‌سرایی‌ها او را از امام، انقلاب و ملت جدا کردند؟!

۴۰. آقای منتظری اذعان دارد:

... گاهی افراد انحصارطلب که منافع خودشان را می‌خواهند از روی حسادت، یا انگیزه‌های دیگر شروع می‌کنند نزد آن فرد قدرتمند از افراد دیگر بدگویی و مذمت کردن. در اینجاست که افراد صاحب قدرت باید صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند، یا با خود طرف صحبت کنند...^۱

کاش آقای منتظری به این گفته خود عمل می‌کرد و به محض اینکه یک نفر با قیافه حق به جانب نزد او می‌آمد و آه و زاری راه می‌انداخت، به گفته خودش «تحت تأثیر هر حرفی واقع نمی‌شد» و با نامه‌پراکنی آب به آسیاب دشمن نمی‌ریخت و برای رادیوهای امریکا، انگلیس، رژیم صهیونیستی و عوامل و ایادی آنان مانند منافقین، سلطنت‌طلبان، تجزیه‌طلبان و... خوراک چرب و نرم تدارک نمی‌دید. آقای منتظری در نامه به امام نوشت:

... سه روز قبل قاضی شرع یکی از استان‌های کشور که مورد اعتماد می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرت عالی به قم آمده بود و می‌گفت مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی، گفت آری، پرسید حاضری برای جنگ (با) عراق به جبهه بروی؟ گفت آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین

بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت، گفت معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی...^۱

نمی‌دانم آن رجزخوانی‌ها و ادعاها مبنی بر اینکه «بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند»، «افراد صاحب قدرت باید صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر دهند و تحقیق بیشتری بکنند، یا با خود طرف صحبت کنند» به دروغ از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است یا در واقع گفته‌های خود اوست؟ چگونه سخن یک نفر قاضی یکی از استان‌های کشور برای آقای منتظری تا این پایه مطابق با واقع و راست و درست جلوه می‌کند که او را به نامه‌نگاری به امام وا می‌دارد؟ آیا برمبنای عقل، شرع، وجدان نبایستی در مورد این ادعای قاضی یکی از استان‌ها تحقیق به عمل آید؟ آیا نباید مسئول اطلاعات یا دادستان آن

آقای منتظری خوب می‌داند که امام اگر روحیه تأثیرپذیری داشت و باندها و چهره‌هایی می‌توانستند در او نفوذ کنند، دیگر نوبت به وزارت اطلاعات نمی‌رسید، زیرا پیش از آن، شبکه‌های مرموزی مانند، باند مهدی هاشمی، منافقین، انجمن حجّیه، نهضت آزادی و نیز باندهای وابسته به شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی سالیان درازی در اندیشه رخنه و نفوذ در امام بودند و به رغم تلاش‌ها و توطئه‌های گسترده نومیید و ناکام بازگشتند.

استان از جانب آقای منتظری به حضور فراخوانده می‌شدند و از آنان درباره این ادعا از نزدیک تحقیق می‌شد؟ از کجا این قاضی مورد اعتماد آقای منتظری خود از منافقین نبود؟ از کجا این شخص به شبکه هادی و مهدی هاشمی وابستگی نداشت؟! از کجا این قاضی از جانب هادی هاشمی تحریک نشده بود که در حضور آقای منتظری چنین دروغ‌هایی را سرهم‌بندی

۱. همان، ص ۶۳۳.

کند؟ آیا آقای منتظری با تجربه از زندگی و روش و منش گذشته خویش نمی‌بایست در مورد اعتمادی که نسبت به افراد داشت تشکیک و تردید می‌کرد؟ مگر مهدی هاشمی قاتل مورد اعتماد او نبود؟ و با سوء استفاده از اعتماد آقای منتظری آن همه فتنه‌گری‌ها، خونریزی‌ها و ناهنجاری‌ها در ایران و دیگر کشورها به راه نینداخت؟ مگر شبکه حاکم در بیت او مورد اعتماد او نبودند که او را به رویارویی با امام و انقلاب و ملت مسلمان ایران واداشتند؟ و از زبان او دروغ‌پردازی‌ها، شایعه‌پراکنی‌ها و جوسازی‌های دستگاه مخوف سیا و موساد را رواج دادند. علاوه بر این حاج سید احمد خمینی در مورد این ادعای آقای منتظری نوشته است:

حضرت آیت‌الله شما سپس نتیجه گرفتید و گفتید چون این شخص گفته است که من روی مین‌نمی‌روم محکوم به اعدام شده است و معامله از سر موضع با او کرده‌اند. در حالی که همان قاضی شرع مورد اعتماد شما پیش من آمد و صریحا گفت آقای منتظری به من دروغ نسبت داده است، من این‌گونه نگفتم... بعد مسئولین اطلاعات و امور قضایی آن استان را خواستم، آمدند و جریان را به آنها هم گفتم آنها اظهار داشتند که اصلا بحث این‌گونه نبوده است و تقریبا تمام این نوشته حضرت عالی را تکذیب کردند. حال اگر این مسائل را از اطلاعات و دادستانی به ما بگویند چون حرف سربازان گمنام امام زمان است و آنها مهدی هاشمی را اعدام کرده‌اند پیش شما دروغ است و اگر مخالفین و دستیارانشان بگویند عین واقعیت است؟!

بحث من این است که چرا همیشه کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند مورد اعتماد شما هستند ولی کسانی که از اول با انقلاب و امام بوده و هستند جنایتکارند؟!^۱

با تکذیب قاطع ادعای آقای منتظری از زبان قاضی شرع در رنجنامه حاج سید احمد خمینی، انتظار این بود که نامبرده در خاطرات خود که دست کم ده سال پس از انتشار رنجنامه تنظیم شده است به بررسی روایت رنجنامه از قاضی شرع و مسئولین اطلاعات و امور قضایی بپردازد و صحت و سقم ماجرا را روشن سازد، لیکن می‌بینیم که در کتاب خاطرات متن نامه

نامبرده به امام و ادعای دروغینی که از زبان قاضی شرع در آن نامه آمده است بازگو شده و کوچک‌ترین اشاره‌ای به مطالب رنجنامه و تکذیب قاضی مزبور نشده است. این رفتار نشان می‌دهد که آقای منتظری و تنظیم‌کنندگان خاطرات او، هیچ‌گاه دنبال روشن کردن واقعیت‌های تاریخی نبوده و نیستند.

چنان که در نخستین بخش نقد خاطرات نامبرده یادآور شدم انگیزه از این خاطره‌نگاری انتقام‌گیری، پوشیده داشتن و توجیه کردن زشت‌کاری‌ها، خیانت‌ها و فضاحت‌ها و در تاریکی نگاه داشتن نسل امروز و نسل‌های آینده است و پشت این‌گونه خاطره‌نگاری‌ها همان دست‌های مرموزی در کار است که در عصر امام توانست آقای منتظری را از امام و انقلاب اسلامی دور سازد و نامبرده را به رویارویی با امام وا دارد، اکنون نیز با این‌گونه خاطره‌نگاری‌ها اندیشه دور داشتن نسل امروز و نسل‌های آینده از انقلاب اسلامی و خط امام را دنبال می‌کند.

استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ که از انقلاب اسلامی ضربه‌های سنگینی خورده‌اند، در پی انتصاب آقای منتظری به قائم‌مقام رهبری، همه نیرو و توان خود را در راه سلطه، رخنه و نفوذ در او به کار گرفتند، آنها پس از سالیان درازی تجربه دریافته بودند که امام نفوذناپذیر است و راه هر گونه فریب و تحت تأثیر قرار دادن او مسدود و ناشدنی می‌باشد لیکن با مطالعه روی روش، منش، کارکرد و خصوصیات فکری و اخلاقی و خصلت‌های ذاتی و درونی آقای منتظری و اطرافیان و دستیاران او به این واقعیت پی بردند که از او می‌توان برای

امام خمینی: من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم، من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم، اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم، من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم، من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم.

به چالش کشیدن نظام جمهوری اسلامی ایران و آسیب وارد کردن به انقلاب اسلامی بهره‌برداری‌های کلان و فراوانی کرد. از این رو، مهره‌های نیرنگ باز خود را در کنار او چیدند، باندهای مرموزی را که در اطراف او کار می‌کردند تقویت کردند، نقشه‌ها و ترفندهای خود را در راه دور داشتن او از امام و انقلاب اسلامی و خوش‌بین کردن او به باندهای مرموز نفاق و باندهای سیاسی به اصطلاح ملی - مذهبی، به صورت گسترده و دامنه‌دار به کار گرفتند.

از این رو، می‌بینیم که نامبرده نه تنها یکبار از امام برید و به رویارویی با امام برخاست، بلکه نسبت به نظام جمهوری اسلامی و به دستگاه‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز کشور مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروهای حزب‌اللهی، دستگاه قضایی، وزارت اطلاعات و... ذهنیت منفی پیدا کرد، به گونه‌ای که از دید او وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران از دستگاه مخوف ساواک بدتر، جلادتر و خون‌آشام‌تر جلوه کرده بود! او در نامه‌ای بی‌امضا به امام اعلام کرد:

... شنیده شده فرموده‌اید: فلانی [منتظری] مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض

می‌کند. البته حضرت عالی را شاه فرض نمی‌کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های

شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع عمیق می‌گویم!^۱

نامبرده در کتاب خاطرات نیز عامل اصلی موضع‌گیری امام و کنار زدن او از قائم‌مقام

رهبری را سعایت و سخن‌چینی وزارت اطلاعات در نزد امام می‌نمایاند:

... وزارت اطلاعات هم در این بین نقش مؤثری ایفا کرد از ناحیه وزارت اطلاعات

گزارش‌های مختلفی به ایشان داده می‌شد که برخی از آن حدسیات و تحلیل‌های غلط و

برخی اکاذیبی بود که به عنوان واقعیات به ایشان گزارش می‌شد و ایشان گزارش‌های

آنان را وحی منزل می‌پنداشتند...^۲

راستی آقای منتظری از کدام منبع موثق، معتبر و مستندی به دست آورد که گزارش‌های

وزارت اطلاعات به امام این نادرستی‌ها را در بر داشته و دور از واقعیت بوده است؟ او چند نمونه از این گزارش‌ها را دیده و از محتوای آن آگاهی یافته است؟ رسواتر اینکه ادعا می‌کند که «امام گزارش‌های آنان را وحی منزل می‌پنداشتند» آقای منتظری خوب می‌داند که امام اگر روحیه تأثیرپذیری داشت و باندها و چهره‌هایی می‌توانستند در او نفوذ کنند، دیگر نوبت به وزارت اطلاعات نمی‌رسید، زیرا پیش از آن، شبکه‌های مرموزی مانند باند مهدی هاشمی، منافقین، انجمن حجیه، نهضت آزادی و نیز باندهای وابسته به شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی سالیان درازی در اندیشه رخنه و نفوذ در امام بودند و به رغم تلاش‌ها و توطئه‌های گسترده نومید و ناکام بازگشتند. آیا این‌گونه گمانه‌زنی‌ها و پنداربافی‌ها از جانب آقای منتظری درباره گزارش‌های وزارت اطلاعات و دید و نظر امام نسبت به آن گزارش‌ها، این واقعیت را آشکار نمی‌کند که آقای منتظری در اتهام و افترا به دیگران و به زیر سؤال بردن آنان به هیچ حد و مرزی پایبند نیست و بی‌پروا هر شخص و شخصیتی را که بخواهد مورد نسبت‌های ناروا قرار می‌هد و آنچه را که بر زبان آورده و یا از زبان او آورده‌اند که: «بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند»، «با صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری کنند» و... تنها جنبه شعار دارد و از آغاز تا پایان کتاب خاطرات به دست می‌آید که آقای منتظری به این گفته‌ها باورمند نیست و از آن نیز به عنوان ابزار فریب استفاده می‌کند.

باید دید میان روش آقای منتظری و عملکرد رژیم شاه در وارد کردن اتهام به مخالفان و منتقدان چه تفاوتی می‌توان یافت. آن رژیم از خدا بی‌خبر آنگاه که با انتقاد امام روبه‌رو شد، حربه تهمت و افترا را به کار گرفت، یک بار ادعا کرد که «امام از ملاکین پول گرفته است»، بار دیگر گفت از «جمال عبدالناصر» و بار دیگر گفت «حزب منحلّه توده مقامش را به عرش رسانید» و بار چهارم ادعا کرد که «اصولا تحریکات این شخص از جای دیگر آب می‌خورد»^۱ و... آقای منتظری نیز در مقام به زیر سؤال بردن امام هر اتهام و افترايي که به نظرش می‌رسد

۱. انقلاب سفید، از محمدرضا پهلوی، ص ۴۶، اردیبهشت ۱۳۴۶، چاپ دوم.

به کار می‌گیرد. آقای منتظری هنگام اتهام و افترا از عناوینی مانند «برحسب نقل مستند»، «خبر مستند»، «اشخاص مورد اعتماد»، «شخص موثق» بهره‌برداری می‌کند، رژیم شاه نیز از این‌گونه عناوین برای به زیر سؤال بردن امام استفاده می‌کرد:

... طبق اطلاع موثق و دلایل و شواهد کافی چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی ایران بود لهذا در تاریخ ۱۳ آبان از ایران تبعید گردید. سازمان اطلاعات و امنیت کشور.^۱

لیکن نه شاه و ساواک یک سطر سند و مدرکی توانستند علیه امام ارائه کنند و نه آقای منتظری و شبکه وابسته به او کوچک‌ترین سند و مدرکی که بتواند ادعاهای آنان را درباره امام به اثبات برساند، نشان داده‌اند.

۴۱. آقای منتظری برای به زیر سؤال بردن امام گاهی به بیماری و رنجوری در واپسین روزهای زندگی او متشبث می‌شود و می‌گوید:

... در این اواخر ایشان بیمار بودند، سرطان داشتند، اعصابشان ناراحت بود و تقریباً

از مردم منعزل شده بودند...^۲

بر فرض محال، امام، آقای منتظری را از قائم‌مقامی کنار زد تا راه را برای رسیدن حاج احمد آقا به مقام رهبری هموار سازد، چرا بعد از کنار زدن او از این مقام، هیچ تلاشی جهت انتصاب مرحوم حاج سید احمد آقا به مقام رهبری صورت نگرفت؟

این درست است که تاریخ تکرار می‌شود. درباره پیامبر بزرگ اسلام، پیامبر رحمت و عزت گفتند «ان الرجل لیهجر» و امروز نیز امام محبت و عزت و کرامت به جرم حق‌گویی و حق‌خواهی و پایبندی به اصول و موازین اسلامی و عدالت الهی مورد این‌گونه اتهامات ناروا قرار می‌گیرد که «بیمار بودند...»

۱. اطلاعات، ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳.

۲. کتاب خاطرات، ص ۶۶۳.

اعصابشان ناراحت بود و تقریباً از مردم منززل شده بودند!! در صورتی که امام تا واپسین لحظه‌های زندگی خویش با تیزهوشی و درایت ویژه خویش اوضاع کشور را زیر نظر داشتند و با عزمی آهنین و اراده‌ای پولادین تصمیم‌گیری می‌کردند.

امام اگر - بنا بر ادعای آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او - به علت بیماری «در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بود»^۱ و درایت و مدیریت بایسته را از دست داده بود! احاطه بر امور نداشت! و دیگران به جای او تصمیم می‌گرفتند! و از مردم به کلی جدا مانده بود! ... باید دید در واپسین سال عمرشان کدام ابرمرد خدا آشنایی بود که به جای ایشان توانست آن حماسه‌ها را بیافریند و جهانی را به شگفتی وا دارد؟ نامه تاریخی به گورباچف با آن محتوای عرفانی و پیش‌بینی‌های ناباورانه، حکم اعدام سلمان رشدی که کاخ‌ها را به لرزه درآورد، عزل آقای منتظری که ایران و انقلاب را از ورطه خطرناکی رهانید، نامه تاریخی درباره ماهیت «نهضت آزادی» و... از نبوغ فکری و ابتکارات عقلی کدام ابرمردی بود و از توان چه کسی برمی‌آمد؟!

راستی کدام شخص یا شخصیتی جز انسان وارسته و از خودرسته‌ای مانند امام می‌تواند این فراز خدایی و ملکوتی را به قلم آورد:

... من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم، من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم، اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم، من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم، من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم و...^۲

آیا این جمله‌های روح‌افزای عرفانی جز از قلم سالکی که به مرحله فنای فی الله رسیده است و

۱. همان، ص ۶۹۷.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۲.

زبان و قلم خدایی و رنگ و روی ملکوتی دارد می‌تواند تراوش کند؟! آیا یک بیمار عصبی و از مردم بریده - بنا بر ادعای آقای منتظری - می‌تواند چنین از عهد خود با خدا و خلق سخن بگوید و بر سر پیمان خود با خدا و مردم استوار بماند؟ چقدر بایستی انسان کوردل، شب‌زده و تاریک‌اندیش باشد که این فرازهای زنده، سازنده و زندگی‌آفرین را ببیند و بخواند و در صدور آن از منبع زلال معرفت و امامت تردید کند؟!

۴۲. ما درباره نامه امام در ۶/۱/۶۸ در جای خود به طور مفصل و مبسوط به بحث و بررسی خواهیم نشست و حقایق را آشکار خواهیم ساخت، لیکن برای روشن شدن این نکته که آقای منتظری و دست‌اندرکاران کتاب خاطرات تا چه پایه‌ای اهل تحقیق، کشف حقیقت و پی بردن به واقعیت و دوری گزیدن از دروغ‌پردازی، پشت هم اندازی و سفسطه‌بازی هستند، بخشی از آنچه را درباره علل نامه ۱/۶ در کتاب خاطرات آورده‌اند، بازگو می‌کنیم:

... در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کنند!! از جمله استاندار اصفهان طوماری خطاب به امام تهیه کرده بود بدین مضمون که در مسأله رهبری شایستگی ملاک است و همان‌گونه که امام محمدتقی(ع) در نه سالگی با وجود سن کم به امامت رسید و شایستگی آن را داشت آقای حاج احمد آقا هم شایستگی آن را دارد و خوب است شما ایشان را برای رهبری به مردم معرفی کنید!!...^۱

این افسانه‌سرای، نگارنده را به یاد سفاکان رژیم سعودی می‌اندازد که زائران ایرانی خانه خدا را به خاک و خون کشیدند و برای توجیه این جنایت خونین خود ادعا کردند که ایرانی‌ها می‌خواستند خانه کعبه را از مکه بربایند! و به قم منتقل کنند. ادعای اینکه نقشه انتصاب مرحوم حاج سید احمد آقا به مقام رهبری موجب کنار زدن آقای منتظری شده است همانند ادعای توطئه انتقال خانه کعبه از مکه به قم است. آن کسی که از الفبای مسائل اسلامی و سیاسی بیگانه نباشد درمی‌یابد که این دو ادعا چقدر بی‌ریشه، ابلهانه و ناشایسته است و با فرهنگ و

۱. خاطرات، ص ۶۹۷.

میانی و اصول اسلام فرسنگ‌ها فاصله دارد.

از آقای منتظری و دست‌اندرکاران کتاب خاطرات باید پرسید که در مورد این ادعای مسخره آمیز چه نشانه، اماره و قرینه‌ای در دست دارند؟ از چه راهی به صحت آن پی بردند؟ چگونه برایشان «معلوم شد» که چنین برنامه‌ای در کار بوده است؟ آیا این ادعا از سوی «دیوار گوشتی»‌های حاکم در بیت نامبرده ساخته و پرداخته شد و به عنوان یک واقعیت به او القا گردید؟ یا نامبرده خواب نما شد که چنین نقشه‌ای در کار است. فرضاً استاندار اصفهان «طوماری خطاب به امام تهیه» و پیشنهاد کرد که مرحوم حاج سید احمد به رهبری منصوب شود؟ آیا کسی جرأت می‌کرد چنین پیشنهادی را در حضور امام مطرح کند! آیا امام هرگز آن را می‌پذیرفت؟ و اصولاً به آن اندیشه می‌کرد؟ بر فرض محال امام نیز آن را پذیرفت. و طبق این انگیزه، آقای منتظری را از قائم‌مقامی کنار زد تا راه را برای رسیدن حاج احمد آقا به مقام رهبری هموار سازد، چرا پس از کنار زدن او از این مقام، تلاشی جهت انتصاب مرحوم حاج سید احمد به مقام رهبری صورت نگرفت؟ و امام او را به این مقام منصوب نکرد؟! چرا در روزنامه یا نشریه‌ای به چنین طرح و نقشه کوچک‌ترین اشاره‌ای نشد؟ و نقشه مسکوت ماند؟! اصولاً اگر چنین طرحی در کار بود، آیا نباید پیش از عزل آقای منتظری از حاج سید احمد چهره‌سازی می‌شد؟ روی منصب آینده او تبلیغاتی صورت می‌گرفت و روزنامه‌ها پیرامون آن به بحث و بررسی می‌پرداختند و از صاحب‌نظران به ظاهر نظرخواهی می‌کردند؟! راستی طومار استاندار اصفهان نایستی در روزنامه‌ای، ماهنامه‌ای و نشریه‌ای منعکس می‌شد؟!!

این‌گونه بهانه‌تراشی‌ها و تحلیل‌های بی‌مایه و غیر منطقی نشان از این واقعیت دارد که بشر آن گاه که به کژراهه کشیده شد و از علم و عقل و اندیشه دورماند، دیدگاه‌ها و تحلیل‌های او نیز همانند رفتار، کردار و عملکردش از نادانی، سیاهی و گمراهی نشأت می‌گیرد و از خردورزی، واقع‌گرایی و راستی و درستی فرسنگ‌ها فاصله می‌یابد و اینجاست که به هر خار و خسی چنگ می‌زند تا خود را تبرئه کند و زشتی‌ها و کاستی‌ها و نادرستی‌های خود را پنهان و پوشیده دارد.

رژیم طاغوتی شاه آنگاه که در برابر انتقادهای و اعتراضات منطقی و سازنده امام خود را درمانده و رسوا می‌دید، به جای اینکه پند بگیرد و از بیراهه‌پویی و گمراهی خود را برهاند و راه هدایت را در پیش گیرد به هر دروغ و نیرنگی دست می‌زد تا برخورد منطقی، مردمی و اسلامی امام را به زیر سؤال ببرد و خود را تبرئه کند، حرکت امام را خدشه‌دار سازد و خیانت‌های خود را از دید نسل آن روز و نسل‌های دیگر پوشیده دارد.

شبکه مرموز حاکم در بیت آقای منتظری نیز برای اینکه بتوانند عملکردهای فاجعه‌آمیز خود را در درازای انقلاب اسلامی از دید ملت ایران پوشیده دارند و از بر ملا شدن توطئه‌های ضد انقلابی و از افشای این واقعیت که چگونه آقای منتظری را آلت دست کردند و آبرو و حیثیت او را به بازی گرفتند پیشگیری به عمل آورند، گاهی نقشه و اندیشه انتصاب حاج سید احمد خمینی (ره) به مقام رهبری را عامل کنار زدن آقای منتظری وانمود می‌کنند و گاهی نیز نقش بیگانگان را عامل محروم شدن نامبرده از قائم‌مقامی می‌نمایانند و از زبان او می‌نویسند:

... البته درباره نقش عوامل خارجی که سؤال کرده بودید، گرچه من آدمی نیستم که بخواهم در مسائل مختلف همه سرنخ‌ها را به خارج مرتبط کنم و به اصطلاح مدافع تئوری توطئه باشم اما در این جریان بعید نمی‌دانم عوامل خارجی هم مؤثر بوده باشند. ظاهراً مسأله برکنار کردن من از مدت‌ها قبل مطرح بود ولی من بی‌اطلاع بوده‌ام و شواهدی بر این امر گواه است، از جمله چنان که در جریان مک‌فارلین به آن اشاره شد آقای قربانی فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند...^۱

نیز از زبان او آورده‌اند:

... به نظر می‌رسد یک خط مشی در داخل کشور که از ناحیه بعضی صاحبان قدرت حمایت می‌شد، مصلحت و بقای خود را در القای تعارض میان من و امام می‌دید و به این مسأله بیش از رسانه‌های خارجی دامن می‌زد و شاید از سیاست‌های خارجی نیز محرک

این جریان بوده است...^۱

اولا آقای منتظری طبق هشدارى که به بزرگان داد قرار بود از «دیوار گوشتى» حرف و سخنى را نپذیرد و آنچه را که از زبان آنها مى‌شنود مورد تحقیق و بررسی قرار دهد و کنجکاوانه پیرامون صحت و سقم آن کنکاش کند، اکنون چرا ادعاى «دیوار گوشتى» خود جناب امید را بدون تحقیق و بررسی باور کرده و در خاطرات بازگو کرده است پرسشى است که او باید به آن پاسخ گوید،

ثانیا اگر «عوامل خارجى» و «سیاست‌هاى خارجى» در نظام جمهورى اسلامى و در حوزه تصمیم‌گیرى امام تا این پایه نقش و نفوذ داشتند که مى‌توانستند قائم‌مقام رهبرى را با آن جبروت و صولتى که داشت از قدرت به زیر بکشند و خانه‌نشین کنند، چرا کار

آیا آقای منتظری حاج سید احمد خمینی (رحمه الله علیه) آن روحانی وارسته را با مهدی و هادی هاشمی مقایسه کرده است؟

انقلاب اسلامى را نساختند و اساس انقلاب اسلامى را از بیخ و بن برنیاوردند تا امریکا و دیگر ابرقدرت‌ها را از دغدغه و مخمسه‌ای که از این انقلاب گریبانگیر آنها شده است، برهانند و خیال نفتخواران بین‌المللى را برای همیشه آسوده سازند! آن دستگاه‌هاى پیچیده و ورزیده خارجى که - بنابراین ادعاى آقای منتظری - در میان نظام جمهورى اسلامى و روى امام تا این پایه نفوذ دارد که مى‌تواند امام را به عزل آقای منتظری وا دارد، حتما در ریشه‌کن کردن انقلاب اسلامى و فروپاشاندن نظام جمهورى اسلامى و یا دست کم در از هم گسستن شيرازه کشور، مهارت و قدرت بیشتری دارد، چرا در این زمینه اقدام نکرده و از نفوذ خود بهره شایان نگرفته پرسشى است که آقای منتظری باید به آن پاسخ گوید.

ثالثا از زبان آقای منتظری آورده‌اند که «... یک خط مشى در داخل کشور که از ناحیه بعضى

صاحبان قدرت حمایت می‌شد، مصلحت بقای خود را در القای تعارض میان من و امام می‌دید!؛ لیکن از این نکته غافل است که تعارض میان او و امام دامنه‌دارتر و ریشه‌ای‌تر از آن بود که به «القا» و تلقین نیاز داشته باشد. امام سالیان درازی پیش از عزل آقای منتظری، از شبکه حاکم در بیت او سخت نگران بود و پیوسته از او می‌خواست که هادی و مهدی را از خود براند و بیت خود را پاکسازی کند، لیکن آقای منتظری با همه توان از آنان حمایت می‌کرد و تحت نفوذ آنها بود. امام از نفوذ و رخنه منافقین در بیت آقای منتظری و بازگو شدن رسوبات فکری آنان از زبان او به سختی رنج می‌کشید و از آن احساس خطر می‌کرد، در صورتی که نامبرده سخنگوی نیمه رسمی منافقین شده بود و اندیشه‌های زهرآگین آنان را در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود رواج می‌داد. آقای منتظری از مهدی هاشمی و باند آدمکشانی که دستشان به خون آیت‌الله شمس آبادی، روحانی بی‌گناه مرحوم شیخ قنبر صفرزاده، حشمت و دو فرزند جوان او آغشته بود حمایت می‌کرد و تا واپسین لحظه‌ای که به اعدامشان مانده بود تلاش کرد که آنان را از کیفر نجات بخشد، لیکن امام هیچ‌گاه و هرگز این شیوه خلاف شرع و قانون او را تأیید نمی‌کرد و طبق احکام اسلامی اصرار داشت که قانون به صورت یکسان درباره همه افراد اجرا شود. آقای منتظری دنبال این بود که تنها سخنان و نظریات او بدون سانسور از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شود و می‌کوشید از مصاحبه‌ها و مطالبی که به ضرر او و شبکه حاکم در بیت او می‌باشد پیشگیری کند و در اعتراض به پخش اعترافات مهدی هاشمی به امام نوشت «چرا مصاحبه‌ای را که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود، اجازه دادید پخش شود...» لیکن امام سانسور را به صورت مطلق رد می‌کرد، مگر در مواردی که علیه مصالح اسلام باشد.

آقای منتظری از بیت‌المال در مسائل شخصی و بانندی مانند صرف میلیون‌ها تومان وجوهات برای چاپ و پخش اعلامیه‌های ضدانقلابی^۱ استفاده می‌کرد و این روش از نظر امام

ناروا و خلاف شرع بود. آقای منتظری در حرف و عمل دچار ناهمگونی بود، به ظاهر از عدالت و مساوات حرف می‌زد و تبعیض را نکوهش می‌کرد، لیکن در عمل از بازجویی و تعقیب داماد و فرزندش از جانب دستگاه قضایی به شدت ممانعت و مخالفت می‌کرد. این تبعیض و خودمحوری از نظر امام محکوم و ناروا بود.

آقای منتظری به رغم شعار قانون‌مداری در مواردی به قانون‌شکنی دست می‌زد و چه بسا مجرمان و خیانتکاران را که تحت تعقیب قانونی بودند در بیت خود پنهان می‌کرد تا از کیفر برهند، دامادش را که طبق حکم دادگاه به تبعید محکوم شده بود، از رفتن به محل تبعید بازداشت و از اجرای قانون درباره او جلوگیری کرد و این قانون‌شکنی‌ها از نظر امام مورد نکوهش و انتقاد بود.

آقای منتظری به رغم اینکه به مسئولان توصیه می‌کرد که هر حرفی را بدون تحقیق و بررسی نپذیرند و به آن ترتیب اثر ندهند گزارش‌ها و نظریات باند حاکم در بیت و «دیوار گوشتی» را چشم و گوش بسته می‌پذیرفت و طبق گزارشات شبکه حاکم در بیت، افراد و اشخاص مختلف را مورد اتهام قرار می‌داد، به نمونه‌هایی از این‌گونه اتهامات به این و آن که در کتاب خاطرات نیز دیده می‌شود، اشاره می‌کنیم:

... یک عده می‌خواستند بروند دفتر روزنامه رسالت را آتش بزنند... به تحریک احمد

آقا بنا بود این کار بشود...^۱

مرحوم حاج سید احمد خمینی در دوران زندگی پرافتخار خود، دستور آتش زدن کدام دفتر روزنامه، یا نشریه‌ای را داده بود تا تصور شود که «به تحریک او یک عده می‌خواستند دفتر روزنامه رسالت را (نیز) آتش بزنند»؟! آیا آقای منتظری حاج سید احمد خمینی (رحمه الله علیه)

آن روحانی وارسته را با مهدی و هادی هاشمی مقایسه کرده است؟

در مورد دیگر از زبان آقای منتظری آمده است:

... هدف اصلی من بودم نه سید مهدی، شاید هدف اصلی تثبیت و موقعیت آینده احمد

آقا بود...^۱

کیست که نداند حاج سید احمد خمینی (ره) آینده‌ای درخشان و تثبیت شده داشت و برای تثبیت موقعیت خود به توطئه نیازی نداشت. اگر می‌خواست رئیس جمهور شود، بی‌تردید رأی اول و بالاترین آرا را به خود اختصاص می‌داد، اگر می‌خواست وارد مجلس شورای اسلامی شود نیز با آرای بی‌مانندی به مجلس راه می‌یافت و ریاست مجلس را احراز می‌کرد، او اصولاً از قدرت‌گریزان بود و به همین علت در مدت هشت سال پس از رحلت امام به رغم فشارها و اصرارهایی که از هر طرف بر او وارد می‌آمد از پذیرش هر گونه مسئولیت خودداری ورزید و از زندگی طلبگی دست نکشید.

مرحوم حاج سید احمد برای دستیابی به قدرت که برای او آماده و تضمین شده بود، به آدمکشی، توطئه‌چینی و آتش‌افروزی نیازی نداشت، این باند حاکم در بیت آقای منتظری بودند که خود را ورشکسته، سرخورده، بی‌اعتبار، بی‌آبرو و از همه جا رانده می‌دیدند و از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پیشینه‌نگینی داشتند. آن پرونده همکاری با ساواک، آن همکاری مرموزانه با منافقین در زندان و آن کشتن علما و مردم بی‌گناه آنان را به گونه‌ای در میان جامعه منفور و مطرود کرده بود که نمی‌توانستند در میان مردم ظاهر شوند و ناگزیر خود را در پشت چهره آقای منتظری پنهان کرده و برای تثبیت آینده تاریک خود به توطئه و ترفند نیاز داشتند که در این راه نه تنها از ترفندهای خود طرفی برنیستند، بلکه آقای منتظری را هم قربانی کردند.

۴۳. از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... بعضی آن نامه را در همان زمان‌ها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید

روحانی دیده بودند...^۲

اشاره به نامه ۶۷/۵/۹ آقای منتظری به امام است که در آن از منافقان دفاع شده و اجرای قانون درباره آنها را سخت مورد اعتراض قرار داده است، این نامه از بی‌بی‌سی خوانده شد و خوراک تبلیغاتی وسیعی برای دستگاه‌های دروغ‌پراکنی رژیم صهیونیستی، شیطان بزرگ، گفتار پیر انگلستان و دیگر نفتخواران بین‌المللی و عوامل و ایادی آنها فراهم ساخت. آقای منتظری برای دفاع از شبکه جاسوسی که در بیت او حاکم است و تبرئه اطرافیان مرموز خود که این نامه را به بی‌بی‌سی رسانده‌اند، به تهمت و افترا پرداخته و با ادعای دروغین اینکه «بعضی آن نامه را در همان زمان‌ها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند»!! تلاش کرده است و انمود کند که این نامه از طریق بیت امام انتشار یافته و به رادیو بی‌بی‌سی رسیده است! در صورتی که نگارنده متن این نامه را تا روزی که نامبرده از قائم‌مقامی عزل شد، ندیده بود و گفتن ندارد اگر در آن روز و روزگار این نامه خیانت‌بار به دست نگارنده می‌رسید، بی‌تردید واکنش شدید و افشاگرانه نگارنده را به همراه داشت و صدور اعلامیه‌ای در تقبیح آن نامه ننگ‌بار از جانب نگارنده اجتناب‌ناپذیر بود و این‌گونه نبود که تنها در دانشگاه تهران «بعضی»؟! آن را دست نگارنده ببینند.

راستی آقای منتظری با این بی‌پروایی که به دیگران اتهام وارد می‌کند و نسبت‌های ناروا می‌دهد می‌تواند به دیگران توصیه کند که «تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند» و «صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند و...»!!

البته از زاویه دیگری می‌توان به این گفتار و اظهار نظر آقای منتظری (اگر به راستی از جانب او گفته شده باشد) با دید مثبت و سازنده نگریست و چنین توجیه کرد که چون نامبرده از کاستی‌ها و لغزش‌های خود به خوبی آگاهی داشته و از زودباوری و تأثیرپذیری خویش زبان‌های جبران‌ناپذیری دیده است، به دیگران توصیه می‌کند که همانند او دنباله‌رو نباشند، از «دیوار گوشتی» اطراف خود بپرهیزند و همانند او آلت دست بستگان، نور چشمان و باند مخوفی به نام «اطرافی»ها قرار نگیرند و دین و ایمان خود را در راه داماد و برادر داماد و دیگر اعضای شبکه مرموز حاکم در بیت سودا نکنند و آب به آسیاب دشمنان اسلام و ایران نریزند.

از این رو، از زبان او می‌خوانیم:

... باید توجه کنیم که استعمار امریکا و انگلیس هنوز نمرده‌اند و هر روز با یک روش ممکن است سر ما کلاه بگذارند. در نوشتن و در گفتن آقایان باید دقت کنند و به صرف اینکه کسی آمد یک چیزی گفت نباید تحریک بشوند و یک چیزی بگویند، یا چیزی بنویسند و یا اگر می‌خواهند چیزی بنویسند به شکلی بنویسند که به مبانی و به جایی لطمه نزنند یا مورد سوء استفاده قرار نگیرد.^۱

آقای منتظری در این فرازاها درست روی ضعف‌های خود دست گذاشته و به دیگران هشدار داده که همانند او تحریک نشوند و آلت دست قرار نگیرند، چون جز او هیچ‌یک از بزرگان را نمی‌بینیم که «به صرف اینکه کسی آمد چیزی گفت» راه افتاده باشند «چیزی» گفته و یا نوشته باشند و «به شکلی» نوشته باشند که «به مبانی و جایی لطمه بزند - یا مورد سوء استفاده قرار بگیرد...!» این آقای منتظری بود که «به صرف اینکه کسی آمد چیزی گفت» تحریک شد و «چیزها گفت و چیزها نوشت» و برای رادیوهای بیگانه، بویژه بوق‌های تبلیغاتی منافقین، رژیم صهیونیستی، استکبار جهانی و شیطان بزرگ خوراک چرب و نرمی فراهم کرد که هنوز هم دارند از آن بهره‌برداری می‌کنند.

آری! آقای منتظری خوب می‌داند که به وسیله شبکه مرموزی که در بیت او حاکم هستند چگونه تحریک شد «استعمار امریکا و انگلیس که هنوز نمرده‌اند» چگونه بر سر او کلاه گذاشتند، از زبان او علیه اسلام، امام و انقلاب اسلامی جوسازی کردند و نقشه‌های خود را پیش بردند و بدین‌گونه چه ضربه‌های سنگین و جبران‌ناپذیری به اسلام و انقلاب اسلامی وارد شد. از این رو، آقای منتظری حق دارد به دیگران توصیه کند که از سرنوشت او عبرت بگیرند، به اطرافی‌ها و نور چشمی‌ها اعتماد نکنند و نسنجیده و تحقیق نکرده به نامه‌پراکنی و سخن‌پراکنی دست نزنند و بوق بیگانگان نشوند که خسر دنیا و الآخره خواهند شد.